

## رعایت حقوق شهروندی با اجرای اصل اعتبار امر مختومه

بهرام احمدمنش\*

### چکیده

حقوق شهروندی یکی از موضوع‌های بااهمیت در علوم انسانی و حتی سایر علوم است که در علم حقوق نیز بر آن تأکید فراوان کرده‌اند. یکی از اصول اساسی و پذیرفته‌شده در علوم حقوق و فقه که با حقوق شهروندی ارتباط مستقیمی دارد، قاعده اعتبار امر مختومه است. حقوقدان‌ها و فقها همگی اعتقاد دارند که رعایت و نیز رعایت‌نکردن این قاعده ارتباط مؤثری با حقوق شهروندی دارد. هرچند به بررسی ارتباط قاعده اعتبار امر مختومه با حقوق شهروندی کمتر عنایت کرده‌اند و قواعد امره ناچیزی درباره آن وجود دارد، عملاً در جریان رسیدگی و نهایتاً صدور رأی، این موضوع اهمیت خود را نشان می‌دهد و در دادرسی و قواعد شکلی، نظم دادرسی و فصل خصومت که از معیارهای حقوق شهروندی است، جایگاه والایی دارد. شرایط تحقق این قاعده و نحوه تأثیرگذاری آن بر رعایت حقوق شهروندی، باعث توجه به این موضوع شده است. اعتباربخشیدن به احکام مراجع قضایی و لازم‌الاجرا نمودن آن، تعقیب نکردن و محاکمه کیفری و محاکمه مدنی نکردن مجدد طرفین دعوی که در گذشته با همین موضوع رسیدگی و به صدور حکم انجامیده است و همچنین جلوگیری از طرح شکایت‌های تکراری و ممانعت از تضییع حق یکی از طرفین پرونده که حکم طبق قانون به نفع وی صادر شده است و نیز ایجاد نظم قضایی و امنیت اجتماعی و اعتباربخشیدن به احکام از نتایج اعتبار امر مختومه است. از این‌رو ضمن احترام به رأی صادرشده و تمکین از قانون، باعث جلوگیری از تزلزل روانی افراد بر اثر نقض حقوق شهروندی ناشی از ناستواری نتایج احکام و آراء می‌شود.

**کلید واژگان:** اعتبار امر مختومه، قواعد امره، فصل خصومت، احکام مراجع قضایی، نظم

دادرسی، حقوق شهروندی

---

\*. دانشجوی دکتری حقوق جزای دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۲۵

## ۱. مقدمه

اساسی‌ترین هدف قانونگذاران از وضع قواعد آیین دادرسی، ایجاد عدالت قضایی و برقراری نظم و امنیت عمومی است تا حقوق شهروندی افراد دستخوش تعرض نشود. در قوانین مذهبی نیز به این هدف، توجه ویژه‌ای شده و قاضی مکلف شده است که با رعایت اصول دادرسی و مطابق دلایل و مستندات طرفین به قضاوت و دادرسی بپردازد تا فصل خصومت نماید؛ همچنین غیر از اداره جامعه اسلامی و برقراری نظم اجتماعی، هدف‌های شرعی و فلسفی و اخلاقی را نیز محقق سازد. بی‌شک، تطبیق و نزدیکی نتیجه دادرسی با حقیقت، لازمه منطقی احقاق حق و برقراری عدالت قضایی و در نتیجه رعایت حقوق شهروندی است (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

یکی از مسائل پراهمیت، قضیه «اعتبار حکم صادرشده از سوی قاضی صالح» برای حل و فصل نزاع است که در واقع ختم دعوی و فصل خصومت به حساب می‌آید. عقل سلیم حکم می‌کند که در مقام تراحم مصلحت‌ها، منافع عموم بر منافع خصوصی ترجیح داده شود و نفع عموم نیز در این است که رسیدگی به دعوا پایانی داشته باشد و پس از قطعی شدن حکم، طرح دوباره آن ممنوع شود تا حقوق شهروندی طرفین دخیل در پرونده تأمین شود؛ به همین منظور، به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه‌ای داده شده است که احترام آن بر اصحاب دعوا واجب است و حق مطرح کردن موضوعی را که حکم آن قطعی شده است، از ابتدا ندارند. حکم صادرشده فقط از راه‌های پیش‌بینی‌شده در قانون، درخور تجدیدنظر یا نقض است (ریاضی، ۱۳۶۱: ۴۲).

اهمیت اعتبار امر مختومه، بر اساس منافع فردی و ضرورت‌های اجتماعی توجیه می‌شود. مبنای اهمیت فردی احترام به مقام و حیثیت انسانی، تضمین آزادی‌های فردی و رعایت حقوق شهروندی است. از سوی دیگر، تمایلات جامعه و نظام مربوط به آن اقتضا می‌کند که تکلیف نهایی متهم معلوم شود. نظم عمومی و آرامش جامعه نیاز دارد که هر دعوی مطرح‌شده در مراجع قضایی روزی مختومه شود. اعتبار امر مختومه، تبعات مثبت اجتماعی در پی دارد. اگر قاضی با داشتن شروط لازم به وظیفه اصلی و اساسی خود به خوبی عمل کند، به دلیل توجه به حقوق شهروندی، افراد جامعه با اطمینان خاطر زندگی می‌کنند. به همین دلیل اهمیت اعتبار قاعده یادشده به عنوان اثر اساسی حکم قاضی صالح مطرح می‌شود. بدین سان، به نظر می‌رسد که تبیین این قاعده بر اساس مبانی فقهی و حقوقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه رفع ابهامات را نیز در پی خواهد داشت. نظر فقها نیز گویای این مطلب است که اگر طبق جمیع شرایط لازم دادگاه به موضوعی یک بار رسیدگی و اعلام رأی کرده است، نباید مجدداً همان دادگاه یا دادگاه دیگری، جز در موارد قانونی و استثنایی، به آن رسیدگی کند تا حق شهروندی

احدی زیر پا گذاشته نشود؛ چه، رعایت این امر هم متضمن عدالت و هم موافق مصلحت است. مسئله اعتبار امور مختومه از موضوع‌های بااهمیت در علم حقوق بوده است و از دیرباز حقوقدان‌ها و فقیهان بدان توجه داشته‌اند. یکی از ابعاد حقوق شهروندی، وظایف و مسئولیت‌های قوای حاکم در قبال شهروندان و همچنین تأمین حقوق و امتیازات مکتسبه افراد است. رسیدگی عادلانه به دعاوی افراد جامعه، مختومه کردن پرونده و اعتباربخشیدن به آرا و احکام صادرشده به نوعی تأمین حقوق افراد و حقوق شهروندی افراد است.

## ۲. اعتبار امر مختومه

### ۲.۱. مفهوم اعتبار امر مختومه و حقوق شهروندی

بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری، پرونده‌های مختومه و آن‌هایی را که رأی قطعی درباره‌شان صادر شده نمی‌توان مجدداً در دادگاه دیگری به جریان انداخت؛ همچنین بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی در قسمت مربوط به طرح ایراد به ماهیت دعوا بیان نموده است: دعوی طرح شده پیش از این بین همان اشخاص یا افرادی که اصحاب دعوا یا قائم‌مقام آنان‌اند، رسیدگی شده و برای آن حکم قطعی صادر شده باشد؛ پس اگر دعوی طرح شده پیش‌ازین، بین همان اشخاص یا افرادی که اصحاب دعوا یا قائم‌مقام آنان‌اند رسیدگی شده و درباره آن حکم قطعی صادر شده باشد، مجدداً درخور طرح در دادگاه دیگری نیست (شمس، ۱۳۸۵: ۴۶۰).

موضوع حقوق شهروندی از مباحث بسیار پراهمیت حقوق معاصر است. این مفهوم نوظهور، به‌طور ویژه به عدالت توجه می‌کند و در نظریات اجتماعی و سیاسی و حقوقی جایگاه خاصی پیدا کرده است. رعایت حقوق شهروندی، مستلزم قرائتی جدید از مفاهیم دموکراسی، حقوق بشر، پاسخگویی و سیاست مشارکتی در مدیریت اجتماع است و با رویکرد انسان‌محور، سبب ارتقای سطح مدنیت می‌شود. امروزه مفهوم شهروندی جایگزین مفهوم توسعه شده است؛ اما به‌طور کلی حقوق شهروندی همان حقوقی است که دولت باید درباره اتباع خود رعایت کند و یکی از این حقوق رعایت اعتبار امر مختومه است.

مقررات دادرسی باید اطمینان‌بخش باشد و هرگاه رسیدگی پایان یافت و حکم صادر شد، باید آن حکم با قاطعیت اجرا شود؛ بنابراین هنگامی که همه رسیدگی‌ها تمام شده، اگر همان موضوع مختومه با شکایت جدیدی تحقیق و تعقیب شود، باید به‌منظور رعایت حقوق شهروندی و با اتکا به اعتبار امر مختومه رسیدگی را متوقف ساخت و سقوط دعوا را اعلام کرد. نظم دادرسی و رعایت حقوق شهروندی اقتضا می‌کند که تصمیم‌های قانونی دادگاه‌ها را محترم بشماریم (آشوری، ۱۳۸۶: ۳۳۱).

## ۲.۲. شریای اعتبار امر مختومه

برای اینکه ایراد و استناد امر کیفری به امر مختومه ممکن باشد تا حقوق شهروندی افراد محفوظ بماند، وجود شریای بین دو دعوی اولی و ثانوی ضرورت دارد. این شریای عبارت‌اند از: وحدت موضوع، وحدت طرفین، وحدت سبب. هریک را جداگانه بررسی می‌کنیم.

### ۲.۲.۱. وحدت موضوع

منظور از وحدت موضوع این است که عمل موضوع تعقیب کیفری در رسیدگی جدید همان عملی باشد که در رسیدگی پیشین مطرح بوده است. موضوع دعوی جزایی اصولاً اعمال مجازات بر متهم است. در مقایسه بین دو عمل نیز به مادیت آن توجه می‌کنند، نه وصف جزایی آن‌ها. به دیگر سخن، نه تنها تعقیب مجدد همان جرم، بلکه تعقیب مجدد همان عمل نیز منع شده است؛ مثلاً متهمی که یک بار به عنوان کلاهبرداری تحت تعقیب قرار گرفته و تبرئه شده است، برای دومین بار همان عمل مجرمانه تحت عنوان جدید، مثلاً خیانت در امانت، تعقیب‌پذیر نخواهد بود (خالقی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)؛ اما بین احکام دادگاه‌های انتظامی سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی در رسیدگی به تخلفات کارمندان و احکام دادگاه‌های صلاحیت‌دار کیفری در رسیدگی به جرایم عمومی همان افراد وحدت موضوع وجود ندارد؛ فقط دادگاه‌های انتظامی نمی‌توانند مغایر با احکام دادگاه‌های کیفری تصمیمی بگیرند.

### ۲.۲.۲. وحدت طرفین

منظور این است که دعوا باید پیش از این بین همان اشخاص یا افرادی که اصحاب دعوا یا قائم‌مقام آن‌ها هستند، مطرح شده باشد. عامل طرح دعوا تأثیری بر حصول امر مختومه ندارد. چنانچه دعوی نخستین را دادسرا علیه متهم اقامه کرده باشد و بار دیگر شاکی علیه وی شکایت کند، استناد به امر مختومه کیفری لازم است.

به عبارت دیگر، وقتی موضوع دعوی جرم معین است، تفاوتی نمی‌کند که امر کیفری را دادستان یا مدعی خصوصی در جریان رسیدگی قرار داده باشد. درحالی‌که درباره متهم، این وحدت در دو دعوی همیشه وجود ندارد و در صورتی به وحدت طرفین دعوی برای امر مختومه استناد می‌کنند که شخص معینی را در هر دو دعوی مطرح شده تحت عنوان واحد تعقیب کرده باشند؛ ولی اگر در تعقیب اول، متهم را به عنوان مباشر جرم محاکمه کرده و در نتیجه تبرئه کرده باشند، منعی ندارد که او را مجدداً در رسیدگی به همان جرم به عنوان معاون تحت تعقیب قرار دهند. کسانی که مطلقاً در دعوی منتهی به حکم قطعی شرکت نداشته‌اند، در دعوی جدید درباره

همان عمل نمی‌توانند استناد به امر مختومه نمایند؛ زیرا حسب این قاعده، حکم قطعی به نفع یا ضرر هیچ فردی در دعوی کیفری جدید نخواهد بود؛ با وجود این، حقوقدان‌ها در اعمال این قاعده وحدت نظر ندارند (خرایی، ۱۳۷۷: ۱۲۱).

#### ۳.۲.۲. وحدت سبب

اتحاد سبب عمل ارتكابی در دو دعوی، شرط سوم برای قبول ایراد امر مختومه است. منظور از سبب دعوا، مبنا یا هدفی است که بر اساس آن اقدام به رسیدگی می‌کنند. زمانی اعتبار امر مختومه در رسیدگی قبلی مانع از رسیدگی مجدد است که سبب دعوا در هر دو رسیدگی یکی باشد؛ یعنی سبب در هر دو، اعمال مجازات باشد؛ بنابراین از آنجا که ممکن است عمل مرتکب موجب خسارت مالی بزه‌دیده هم شده و به همین خاطر دعوی حقوقی درباره آن به صدور حکم قطعی علیه مرتکب انجامیده باشد، این رسیدگی مانع از رسیدگی مرجع کیفری به عمل مرتکب که ممکن است با یکی از عناوین جزایی منطبق باشد نخواهد بود (خالقی، ۱۳۸۳: ۱۱۵)؛ پس مقصود از وحدت سبب این است که طرح دعوی کیفری علیه کسی که قبلاً به همان سبب محکومیت کیفری یافته یا برایش حکم صادر شده است ممنوع است (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۳۲) با این توضیح که در تحقق اعتبار امر مختومه، عناصر قانونی و مادی جرم که حکم مختومه را بر اساس آن صادر کرده‌اند با دعوی کیفری جدید باید یکسان باشد. بدیهی است که اگر پس از رسیدگی به جرمی و صدور حکم نهایی برای آن محکوم علیه مجدداً همان عمل را انجام داد، مشمول قاعده تکرار جرم است و امر مختومه نمی‌تواند تأثیری در عمل تکراری بزه‌کار داشته باشد.

#### ۳. مبانی اعتبار امر مختومه و ارتباط با حقوق شهروندی از دیدگاه حقوقدان‌ها

در هر نظام قضایی تمام عوامل باید دست به دست هم بدهند و برای رعایت حقوق شهروندی از عدالت نگهبانی کنند؛ اما اساسی‌تر و ضروری‌تر از آن، جلوگیری از ایجاد اختلاف و در صورت بروز اختلاف، فصل سریع خصومت است. بدیهی است که بالاخره باید روزی برسد که دادگستری از رسیدگی فارغ شود و نظر نهایی و لایتنجیر خود را بدهد تا حقوق شهروندی افراد را تضمین کند. ضرورت این مطلب علاوه بر احترام به حقوق شهروندی، جلوگیری از ضررهای اقتصادی و اجتماعی و حفظ نظم عمومی و اصلاح امور مردم است (علی‌آبادی، ۱۳۸۴: ۴۷۳).

#### ۳.۱. نظریه اصل صحت احکام صادرشده

گروهی از حقوقدان‌ها در توجیه اعتبار احکام صادرشده، برای این احکام فرض صحت

کرده‌اند. رسیدگی مجدد به دعوی که قبلاً طرح و به صدور حکم انجامیده است، کاری عبث و متناقض با رعایت شأن و حقوق شهروندی افراد است. فرض بر این است که حکم صادرشده صحیح و متناسب با واقع و مطابق حقوق شهروندی افراد بوده است. درباره ریشه پیدایش این نظریه، بعضی از استادان معتقدند پیدایش این نظریه ناشی از اشتباهی است که پوتیه در کتاب‌های خود مرتکب شده است. در حقوق روم، قاعده‌ای بود که طبق آن «امر قضاوت شده حقیقت فرض می‌شود»؛ یعنی رأی دادرس، خود حقیقت مطلوب است. پوتیه از این تعبیر برداشت ناصحیحی داشت. او فکر می‌کرد در روم برای احکام فرض صحت قائلند. همین اشتباه پوتیه در قانون مدنی فرانسه هم منعکس شد. عمده اشکال این نظریه این است که طبق این نظر اعتبار احکام مبتنی بر فرض قانونی است و اماره‌ای بیش نیست و چنان که می‌دانیم، اثبات خلاف اماره با دلیل ممکن است. همیشه اماره کاشف از واقع است؛ مثلاً اماره فراش طبق ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی و اماره د طبق ماده ۳۵ قانون مدنی و خلاف آن به استناد ماده ۱۳۲۳ قانون مدنی اثبات‌پذیر است؛ درحالی که اثبات خلاف حکم صادرشده پذیرفته نیست و اصلاً اعتبار امر قضاوت‌شده یعنی نه‌تنها خلاف آن اثبات‌شدنی نیست (جلوگیری از احکام معارض)؛ بلکه طرح مجدد آن دعوا در مراجع قضایی هم ممنوع است (جلوگیری از طرح مجدد دعوی).

### ۳،۲. نظریه عقد و شبه عقد قضایی

از پیروان این عقیده نیکلا والتیکو است. صاحبان این عقیده معتقدند که اعتبار احکام در مراجع، ناشی از قرارداد و توافق ضمنی اصحاب دعوی بر این است که نتیجه حکم قاضی، هرچه باشد، به آن گردن می‌نهند (کاتوزیان، ۱۳۴۴: ۳۵۶).

بر این نظریه اشکالات فراوانی وارد است که در ادامه می‌آوریم:

الف. قضاوت و اعتبار احکام در مراجع قضایی از نهادهای حقوق عمومی است و نمی‌توان در آن نقشی برای توافق‌های خصوصی قائل بود؛

ب. اگر اعتبار حکم ناشی از قرارداد است، همان اراده‌ها باید بتوانند برخلاف آن توافق کنند و این مقدمه نقض حقوق شهروندی حداقل یکی از طرفین پرونده است؛

ج. تعهدات ناشی از عقود و قراردادهای ریشه در تراضی دو طرف دارد؛ درحالی که تعهدات حاصل از حکم، ریشه در قانون و ضرورت‌های اجتماعی دارد. با توجه به این مشکلات متعدد، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به این نظر اعتماد کرد؛ حتی تعبیر «شبه‌عمد» هم مشکلی را حل نمی‌کند.

### ۳,۳. نظریه حقیقت اعتباری و صوری

ساوینی برای رهایی از اشکالات واردآمده بر نظرات گذشته و اینکه فرض موافقت احکام با واقعیت حقیقت ندارد، برای احکام دادگاه‌ها حقیقت صوری (غیرواقعی) در نظر می‌گیرد و به این طریق حتی احکام مخالف واقع را حقیقت فرض می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۴۴: ۳۵۷). اشکال عمده وارد بر این نظریه این است که تمام احکام صادرشده از مراجع قضایی مخالف واقع نیست. بسیاری از احکام با حقیقت خارجی تطابق دارند؛ از این رو نمی‌توان حقیقت واقعی آن‌ها را فرضی و اعتباری شمرد؛ چراکه حقیقت اعتباری و صوری یعنی امری خلاف واقع که قانونگذار حقیقت فرض کرده است و درباره احکامی که به درستی صادر شده‌اند صحت ندارد. این در حالی است که قانونگذار در تمام قوانین، رعایت حقوق شهروندی را مدنظر داشته است.

### ۳,۴. نظریه اراده حکومت

طبق این نظریه، قضاوت و احکام صادرشده از مراجع قضایی مربوط به حقوق عمومی است و از قدرتی که به قاضی‌ها داده شده است، ناشی می‌شود. چون دادگاه به نام دولت و به‌عنوان نماینده او تصمیم می‌گیرد، باید محترم و معتبر باشد تا حقوق شهروندی افراد تأمین شود. اصلی‌ترین اشکال این نظریه این است که مراکز دولتی سایر اعمال اداری را نیز به نمایندگی از دولت و به نام دولت انجام می‌دهند؛ پس اعمال اداری هم باید معتبر باشد. با توجه به این اشکالات، این نظریه هم به‌تنهایی اعتمادپذیر نیست.

### ۳,۵. نظریه اصولی یا بنیادی

این عده به طرفداری از مرکل معتقدند که دادرس در واقع اراده واقعی قانون‌گذار را بیان می‌کند و قانون‌گذار هم حفظ حقوق عامه مخصوصاً حقوق شهروندی آنان را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد؛ پس به همین منظور برای رفع ابهام از اصول حقوقی، خود نیز اصول و قواعدی را به وجود می‌آورد که بخشی از پیکره قانون است. این نظریه نیز خالی از اشکال نیست. اولاً وظیفه قاضی تطبیق قواعد کلی بر موضوعات جزئی است و برای او رأی کلی‌دادن ممنوع است؛ ثانیاً این نظریه با اصل تفکیک قوا در تعارض است. دادرس، که جزو قوه قضاییه است، قاعدتاً حق دخالت در امور قوه مقننه را ندارد و نمی‌تواند اصول و قواعدی جدید به وجود آورد (پرادل، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

### ۳,۶. نظریه مبنای «تفسیر قانون»

این نظریه بدین‌گونه توجیه می‌شود که رأی قاضی تفسیر وی از قانون است. قانون اساسی هم به

تفسیر قاضی‌ها اهمیت ویژه‌ای داده است؛ اما تفاوت تفسیر قاضی با تفسیر کارمند غیرقضایی را، آنچنان که دوگی اشاره کرده است، باید در عامل «هدف حقوقی» جست‌وجو کرد. به نظر او تفسیر قانون وقتی قضایی و دارای اعتبار امر قضاوت شده است که به منظور حل قطعی مسئله حقوقی باشد و مسئله اساسی، توجه به حقوق شهروندی افراد با اعتباربخشیدن به احکام قضایی است.

### ۳.۷. اعتبار ترافی احکام

طرفداران این نظریه معتقدند افراد حق دارند از دادگاه بخواهند به حقی که درباره آن نزاع دارند رسیدگی کند (حق اقامه دعوی) و این حق با یک بار اجرا از بین می‌رود. این عقیده یادآور ضرب‌المثل قدیمی است که: «برای یک موضوع دو دعوی نمی‌توان اقامه کرد.» طبق این نظریه، اعتبار احکام مربوط به حق اقامه دعوی است و در حقی که درباره آن نزاع دارند، تأثیری ندارد. اگر حکم صادرشده از مراجع قضایی مطابق واقع بود که چه بهتر و الا حق اصلی که جزئی از حقوق شهروندی فرد است، پایرجاست و از بین نمی‌رود؛ اما درخور توجه این است که برای آن حق، دیگر نمی‌توان اقامه دعوی کرد.

### ۳.۸. اعتبار شکلی و مادی حکم

در حقوق آلمان و ایتالیا اعتبار شکلی و مادی احکام متفاوت‌اند. منظور از اعتبار شکلی حکم این است که دیگر نمی‌توان به آن حکم اعتراض کرد. یا مراحل پژوهش و فرجام آن در مراجع قضایی طی شده است یا در مهلت مقرر اقدام به اعتراض نکرده‌اند. وقتی حکمی از نظر شکلی اعتبار یافت، از نظر ماهوی هم معتبر خواهد بود. اعتبار ماهوی ناظر به محتوی و موضوع آن است و در واقع اعتبار امر مختومه است؛ بنابراین حکم، وقتی اعتبار امر مختومه می‌یابد که از نظر شکلی نیز معتبر باشد و به تعبیری، اعتبار شکلی احکام بر اعتبار مادی آن تقدم دارد.

### ۴. دیدگاه فقها درباره اعتبار احکام صادرشده و ارتباط با حقوق شهروندی

فقها نیز به مسئله اعتبار احکام نظر داشته‌اند. گرچه به صورت مشخص و مدون از آن بحث نکرده‌اند، می‌توان با تتبع در مباحث مختلف، نظرات فقهی را درباره این مسئله یافت؛ البته برای اینکه بتوان پیگیری شایسته و مناسبی انجام داد، باید به مباحث کتاب *القضاء* و کتاب *امر به معروف و نهی از منکر* و مباحث کلامی از جمله *مطاعن خلفا* و نیز تفاسیر و کتب روایی و... رجوع کرد. فقها تأکید زیادی بر رجوع به قاضی صالح برای حل اختلاف و منع از رجوع به قضات جور برای صدور احکام عادلانه دارند تا به یکی از اهداف که همان احترام به حقوق افراد



و رعایت حقوق شهروندی آنان است، برسند و درباره احکام صادر شده از حاکم صالح، علی‌الاصول اعتقاد به قاطعیت و ناممکن بودن مخالفت با آن دارند؛ با وجود این، قضاوت‌هایی را هم مطرح می‌کنند که در آن‌ها اعتبار حکم مخدوش است.

#### ۴.۱. وجوب رجوع به قاضی صالح

در تمام کتب فقهی مراجعه به حاکم صالح (عندالاختلاف) واجب و رجوع به حاکم جائز (حاکم جور) ممنوع و حرام است. شهید ثانی (ره) می‌فرماید: «وجب علی الناس الترافع الیه» (یعنی قاضی واجدالشرايط) ... فمن عدل عنه الی قضاء الجور کان عاصياً فاسقاً لان ذلك کبیره عندنا ففی مقبول عمرو بن حنظله السابق: «من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما يأخذ سحتاً و ان کان حقه ثابتاً، لانه بحکم الطاغوت و قد امرالله أن یکفر بها و مثله کثیر؛» یعنی رجوع به قاضی واجدالشرايط واجب است و اگر کسی به قاضی جائز برای اختلاف رجوع کند، گناهکار و فاسق است و این گناه از گناهان کبیره است. در حدیث نبوی نقل است که هر کس امر قضا را نزد حاکم طاغوت ببرد، حتی اگر واقعاً حقی داشته باشد، آنچه بگیرد ظالمانه است و حق شهروند دیگری تضییع شده است؛ چون آن را به حکم طاغوت گرفته است و حال آنکه خداوند امر فرموده است که به طاغوت باید کافر بود. امثال این احادیث زیاد است. امام خمینی (ره) نیز بردن ترافع نزد حاکم غیر صالح را حرام می‌دانند: «یحرم القضاء بین الناس و لو فی الاشیاء الحقیرة اذ لم یکن من اهله؛» یعنی اگر شخص اهلیت قضاوت نداشته باشد، حرام است؛ حتی در امور جزئی و اشیاء کم‌ارزش قضاوت کند. در جای دیگر نیز درباره حکم صادر شده از غیر اهل و تکلیف قاضی جدید می‌گویند: «لا یجوز امضاء الحکم الصادر من غیر الاهل سواء کان غیر مجتهد او غیر عادل و نحو ذلك و ان علم بکونه موافقاً للقواعد. بل یجب نقضه مع الراجع الیه أو مطلقاً.» یعنی حکم چنین حاکمی را نباید امضا و اجرا کرد؛ بلکه باید آن را نقض کرد (نجفی، ۱۳۸۸).

پس برای حل اختلاف و به‌منظور رعایت حقوق شهروندی افراد، باید به حاکم صلاحیت‌دار رجوع کرد تا به‌درستی این حقوق را به صاحب حق برساند و برای چنین حاکمی شرایطی است که در کتاب *القضا* و کتب فقهی به تفصیل از آن بحث شده است. حرام است که مردم امر قضا را پیش حاکم جائز ببرند و چنانچه ببرند، گناه کرده‌اند (حکم تکلیفی)؛ حتی اگر آن حاکم به نفع او حکم بدهد و در واقع هم او چنین حقی داشته باشد؛ چون به حکم حاکم جائز آن را گرفته است، حرام است؛ زیرا با امر خداوند مخالفت کرده است؛ چراکه فرمود به حکم طاغوت کافر شوید (نجفی، ۱۳۸۸: ۴۵۲).

## ۴,۲. قاطعیت و نفوذ احکام صادرشده

فقها احکام صادرشده را قاطع و معتبر می‌دانند و اصل را بر این گذاشته‌اند که احکام صادرشده مطابق واقع و متناسب با حقوق افراد صادر شده است؛ پس مخالفت با آن‌ها را جایز نمی‌دانند؛ بلکه التزام به حکم را واجب می‌دانند. چنان که شهید ثانی می‌فرماید: «وجب... قبول قوله و التزام حکمه لانه منصوب من الامام علیه السلام علی العموم.» به گفته ایشان: «انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و عرف احکامنا فاجعلوه قاضياً فانی قد جعلته قاضياً فتحاكموا الیه.» شهید ثانی لزوم التزام به حکم حاکم را دلیل روایی (احادیث یادشده) و نصب از طرف امام علیه السلام می‌داند. شاید بتوان دلیل اخیر را به مبنای اراده حکومت تشبیه کرد؛ یعنی از آنجایی که حکم حاکم مشروعیت خود را از خداوند می‌گیرد، باید بر حکم قاضی گردن نهاد؛ چون مخالفت با او در واقع مخالفت با خداوند است.

شهید ثانی در جای دیگر نیز در شرح کلام شهید اول می‌فرماید: اگر منکر به وجه صحیحی قسم بخورد، دیگر دعوی علیه او ساقط شده است و مدعی حق مقاصه اقامه بینه علیه او ندارد. «فان حلف المنکر علی الوجه المعتبر سقطت الدعوی عنه و ان بقى الحق فی ذمته و حرم مقاصته به او ظفر المدعی بمال و ان کان مماثلاً لحقه...» بنابراین شهید ثانی در اثبات ادعای منع مقاصد و اقامه بینه به حدیث استناد می‌کند و اقوال مخالف را به دلیل مخالفت با حدیث رد می‌کند. شهید ثانی در جای دیگری نیز اشاره به اعتبار حکم قاضی دارد؛ چراکه اعتبار ندادن به حکم، حقوق یکی از طرفین را تضییع می‌کند.

امام خمینی (ره) هم در جاهای متعدد به اعتبار حکم قاضی اشاره می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: اگر قاضی جامع شرایط باشد و طبق موازین قضا رأی بدهد، طرفین حتی با تراضی حق ندارند دعوی را پیش قاضی دیگری ببرند و قاضی جدید هم حق رسیدگی ندارد؛ البته دو اشکال را استثنا می‌کنند؛ ولی تأکید می‌کنند که اگر اشکال به خاطر تفاوت نظرات اجتهادی باشد نیز حق نقض حکم قاضی اول را ندارد. نص عبارت ایشان چنین است: «لو رفع المتداعیان اختصاصهما الی فقیه جامع للشرایط فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین القضاء لا یجوز لهما الرفع الی حاکم آخر و لیس للحاکم الثانی النظر فیه و نقضه. بل لو تراضی الخصمان علی ذلك فالتوجه عدم الجواز... اما النقض فیما یکون نظریاً اجتهادياً فلا یجوز. لا تسمع دعوی المدعی و لو ادعی خطاه فی اجتهاده...»

از جاهای دیگری که امام اعتبار حکم را تأکید می‌کنند، منع مقاصه پس از صدور حکم است. «انما یجوز التقاص اذا لم یرفعه الی الحاکم فحلفه؛ و الا فلا یجوز بعد الحلف و لو اقتص منه بعده لم یملکه.»

مرحوم آل کاشف‌الغطا (ره) در بیان این ماده مفصل توضیح می‌دهد و در مجموع، اصولاً احکام را معتبر می‌داند؛ مگر استثناً. وی پس از توضیح مفصل می‌فرماید: «و تحریر هذا البحث ان الاصل المستفاد من المعومات و الا دله القطعيه ان حکم الحاكم الجامع للشرایط لا یرد و ان الرادّ علی الله عزّ شأنه فیجب العمل به مهما امکن حتی علی الحاكم الاخرین فضلاً عن سایر المکلفین الّا...».

مؤلف القضاء فی الفقه الاسلامی حکم قاضی را نافذ می‌شمارد و دلیل آن را ارتکاز عقلایی و شرعی می‌داند: «لا اشکال فی نفوذ حکم القاضی بشأن من حکم علیه و بشأن الشخص الثالث... و یکفی دلیلاً علی النفوذ الارتکاز العقلایی و المشرعی الحاكم بان القضاء انما جعل لفصل الخصومه، و شرع لاجل التنفيذ و لا تحتتمل مشروعیه القضاء من دون نفوذه.» پس دلیل اعتبار امر قضاوت‌شده را در این می‌داند که اولاً قضا برای فصل خصومت است تا حقوق شهروندی افراد رعایت شود و تکرار دعوی، منافی حقوق شهروندی آنهاست؛ ثانیاً مشروعیت قضا بی‌معنی خواهد شد.

#### ۴.۳.۴. موارد استثنا و عدول از اعتبار امر مختومه در فقه

پس از پذیرش اعتبار احکام در مراجع قضایی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این اعتبار مطلق است یا خیر؟ اگر مطلق نیست، موارد عدول از این قاعده چیست؟ برای پاسخگویی به این سؤال، باید دید در چه قسمتی ممکن است قاضی مرتکب اشتباه شده باشد. گاهی قاضی طبق موازین قضایی عمل می‌کند؛ اما به‌هرحال حکم با واقعیت منطبق نیست و حقوق یکی از افراد ضایع شده است؛ مثلاً به استناد بیّنه حکم داده است؛ ولی بیّنه اشتباه کرده است و در حال واقع حق با محکوم‌علیه است (خطا در محکوم‌به). گاهی قاضی طبق معیارها حکم داده است؛ اما پس از حکم معیارها تغییر می‌کند؛ مثلاً مدعی که به‌دلیل بیّنه نداشتن محکوم شده است، پس از صدور حکم بر بیّنه دست می‌یابد (فرض تغییر معیارهای قضایی). گاهی هم معیارها ثابت است و تغییری نکرده است؛ ولی بعد از حکم معلوم می‌شود قاضی در عمل به معیارها دچار اشتباه شده است (فرض خطا در معیارهای قضایی). گاهی هم اصلاً قاضی حین صدور حکم صلاحیت نداشته است؛ پس استثنای اعتبار امر مختومه نیز با هدف رعایت حقوق شهروندی افراد است.

#### ۴.۳.۴.۱. فرض خطا در محکوم‌به

فرض در جایی است که قاضی طبق اصول قضا حکم داده است؛ ولی حکم صادرشده با واقعیت منطبق نیست؛ مثلاً قاضی مطابق بیّنه حکم داده است؛ ولی مدعی کاذب است یا قاضی به استناد قسم منکر حکم داده است؛ درحالی‌که منکر به دروغ قسم خورده است. در این فرض

اعتبار حکم قاضی چه وضعیتی دارد؟ محکوم‌له و محکوم‌علیه و همچنین شخص ثالث در قبال این حکم چه وظیفه‌ای دارند؟

#### الف. وضعیت محکوم‌له

در صورتی که محکوم‌له به بی‌حقی خود و تطابق نداشتن حکم با واقع مطلع است، شکی نیست که وظیفه اخلاقی او ایجاب می‌کند که حق مزبور را به اهلش برگرداند و نزد خدا هم مسئول است؛ گرچه از نظر ظاهری و از دیدگاه صرف حقوق مسئولیت ندارد؛ چون حقوق به ظواهر امور مربوط است و کار قاضی هم با امارات و قراین است؛ حتی خود پیغمبر فرمود: «أما اقضی بینکم بالبینات و الأیمان.» «علت مسئولیت اخلاقی و شرعی او در استرداد حق این است که اولاً حکم حاکم واقعیت امور را تغییر نمی‌دهد. ثانیاً پیغمبر (ص) در ادامه همان حدیث می‌فرماید: «... فایما رجل قطعت له من مال اخیه شیئاً فأنما قطعت له به قطعه من النار...».

#### ب. وضعیت محکوم‌علیه

محکوم‌علیه در برابر حکم حق نمی‌تواند مخالفت کند؛ حتی اگر علم به خطای قاضی داشته باشد؛ چون: اولاً مقبوله عمرو بن خنظله: «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل، فأنما استخف یحکم الله و علینا ردّ و الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله.»

منظور از حکم بحکمنا در حدیث این نیست که مطابق واقع حکم کند؛ بلکه همین قدر که به آن روشی حکم کند که امام علیه‌السلام حکم می‌کند و آن حکم بر اساس موازین قضایی باشد کافی است و شمول عبارت «حکم بحکمنا» است؛ اگرچه به حقیقت واقع الامر نرسد؛ چون می‌دانیم که خود پیغمبر (ص) هم بر اساس ظواهر حکم می‌کردند. «أما اقضی بینکم بالبینات و الایمان و بعضکم الحن بهجته من بعض...».

پس چون قاضی طبق اصول قضایی حکم داده است، حکمش معتبر است و اعتبار امر قضاوت‌شده را دارد و محکوم‌علیه حتی در صورت علم به تطابق نداشتن آن با واقع، ملزم به تبعیت از آن است و حق اقامه مجدد دعوا را ندارد؛ ثانیاً دلیل دیگر ارتکاز عقلایی است. آیت‌الله حسینی حائری این دلیل را چنین بیان می‌دارد: «الارتکاز القائل بان القضاء أنما شرع الفصل الخصومه و المحکوم علیه تدعی غالباً العلم بانه علی حق، فلو کان علمه بذلک ممانعاً عن نفوذ القضاء کان هذا خلف نشر و عیته لفصل الخصومه؛». یعنی هدف قضا فصل خصومت است و اگر مدعی‌علیه اجازه داشته باشد به بهانه علم به خطای قاضی مجدداً دعوی کند، نقض غرض می‌شود. چون محکوم‌علیه معمولاً مدعی تطابق حکم قاضی با واقعیت است؛ ثالثاً در حکمی که به استناد یمین صادر شده باشد، دلیل خاص داریم. در حدیث است که: «ان الیمین تذهب بحق»

المدعی»؛ رابعاً تشخیص صحت ادعای محکوم علیه به عهده کیست؟ آیا قاضی باید تشخیص دهد که ادعای او صحیح است یا نه؟ فرض این است که قاضی مطابق موازین حکم داده است؛ پس اقامه مجدد دعوی هیچ اثری برای محکوم علیه ندارد؛ مگر مدعی شود که قاضی خلاف موازین عمل کرده یا صلاحیت نداشته است یا دلیل جدیدی به دست آورده باشد.

### ج. وضعیت شخص ثالث

تردیدی نیست که با دلایل یادشده، اشخاص ثالث هم از طرفی حق مخالفت با حکم قاضی را ندارند و از طرفی هم حق مخالفت با حق واقعی را که به آن عالم اند، ندارند؛ به این دلیل که حکم قاضی واقعیت را تغییر نمی دهد و پیغمبر هم فرمود: «فایما رجل قطع له من مال اخیه شیئاً قطع له به قطعه من النار.» لزوم احترام به حکم قاضی، به معنای منع از مخالفت با آن است؛ نه جواز مخالفت با حق واقعی؛ لذا شخص ثالث مکلف به جمع هر دو حق است؛ مثلاً ثالثی که می خواهد ملک متنازع فیه را اجاره کند، علاوه بر قراردادی که با محکوم له می بندد، محکوم علیه را هم راضی می کند؛ چون معتقد است که ذوالحق واقعی اوست؛ درعین حال درخور توجه این است که ثالث هم باید همچون محکوم علیه مطیع حکم قاضی باشد؛ ولو اینکه علم به خطا بودن آن حکم دارد.

پس باید گفت فرض خطا در حکم قاضی درحالی که قاضی اصول قضایی را رعایت کرده و طبق آن رأی داده باشد، باعث نمی شود که حکم از اعتبار بیفتد و اعتبار امر قضاوت شده را نداشته باشد. اگر قاضی جامع الشرایط طبق موازین حکم داد، حکمش معتبر و از اعتبار امر مختومه برخوردار است.

### ۲.۳.۴. فرض تغییر معیارهای قضایی بعد از صدور حکم

چنانچه قاضی در زمان رسیدگی طبق موازین قضایی و به استناد دلایل موجود رسیدگی کرده باشد؛ اما بعد از صدور حکم دلیل جدیدی یافت شود یا به هر نحو دیگری موازین تغییر کرده باشد؛ مثلاً در زمان صدور حکم، مدعی بیینه نداشته است و قاضی، علی الاصول، به استناد قسم منکر حکم صادر نموده است؛ اما بعد از صدور حکم، مدعی بیینه پیدا کرده است یا اینکه منکر از نظر روحی در حالتی بوده است که نمی توانسته قسم بخورد؛ ولی بعد از صدور حکم، آمادگی قسم خوردن را دارد یا اینکه مدعی بیینه علیه منکر آورده و حکم گرفته است؛ اما بعد از صدور حکم، منکر بیینه معارض پیدا کرده است و امثال آن. آیا در این قبیل موارد باید گفت حکم قاضی همچنان معتبر است یا اینکه به دلیل تغییر موازین، اعتبار حکم از دست رفته دارد؟

چون این تغییرات تأثیر مستقیمی بر حقوق شهروندی افراد دارد، نمی‌تواند تأثیری در اعتبار احکام داشته باشد؛ اما بعضی مصادیق هستند که کمی مناقشه‌پذیر به نظر می‌رسند؛ پس به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

الف. چنانچه محکوم‌له اقرار به حق محکوم‌علیه نماید. ززز

آیت‌الله حسینی حائری این حالت را مشمول عدول از اعتبار حکم می‌داند و قائل به نقض حکم است. ارتکاز عقلایی موجود نیست؛ چون عقلاً در این شرایط معتقد به نقض حکم خواهند بود. شهید ثانی نیز این نظر را پذیرفته است؛ آنجایی که می‌فرماید: «اگر منکر قسم بخورد، دعوی مدعی ساقط می‌شود و دیگر مقاصه هم نمی‌تواند بکند؛ مگر اینکه منکر خودش را تکذیب کند.» در جای دیگر می‌فرماید: «اگر شاهد از شهادتش برگردد، نصف محکوم‌به را ضامن است و اگر مدعی برگردد، کل محکوم‌به را.» پس با اقرار محکوم‌له اعتبار حکم قاضی مخدوش گردیده و اعتبار امر قضاوت‌شده رعایت نشده است که به نوبه خود تضييع حقوق شهروندی را در پی دارد.

ب. قاعدة الغائب علی حجتہ

در اینکه غایب پس از حضور، حق اعتراض به حکم صادرشده و اقامه بینه و دلیل برحق خود را دارد ظاهراً اشکالی نیست و دلیل بر این ادعا، علاوه بر قاعدة الغائب علی حجتہ، ارتکاز و عقلایی بودن این ادعاست و دلایل اعتبار حکم قاضی در این حالت جاری نیست.

#### ۳.۳.۴. فرض خطا در موازین قضایی

اگر قاضی در موازین و معیارهای قضایی اشتباه کند چه باید کرد؟ سه فرض متصور است:

الف. خطا در تطبیق: آن چنان است که قاضی در تطبیق معیار کلی قضایی بر مدعا اشتباه کند؛ مثلاً قاضی طبق بینه حکم می‌دهد و بعد معلوم می‌شود که بینه فاسق بوده است. در این حالت باید به سه سؤال پاسخ داد. اولاً اگر محکوم‌علیه از خطا مطلع شود، آیا باز هم ملزم به تبعیت از حکم است؟ ثانیاً اگر قاضی صادرکننده حکم به خطای مزبور علم یابد، آیا باید از حکم خود رجوع کند؟ ثالثاً اگر قاضی دیگری بر خطا مطلع شود، آیا حق دارد حکم اول را نقض کند؟

اگر خطا در تطبیق بر محکوم‌علیه مسلم شود، نمی‌توان حکم را از اعتبار انداخت و قاعدة اعتبار امر قضاوت شده حکم‌فرماست؛ چون در غیر این صورت هرج و مرج می‌شود و زمینه برای از بین رفتن حقوق شهروندی اشخاص فراهم می‌شود؛ چراکه غالباً محکوم‌علیه مدعی خطای قاضی در تطبیق می‌شود.

اگر قاضی صادرکننده رأی به اشتباه خود پی ببرد، دلیلی بر نفوذ حکم باقی نمی‌ماند؛ اما اگر

قاضی دیگری به اشتباه پی ببرد، دو حالت متصور است: یا اینکه خطای قاضی اول به شکلی است که اگر به خود او بگویند، طبعاً و قطعاً می‌پذیرد؛ مثل ظهور فسق بینه‌ای که تصور عدالت آن می‌رفته است. در این صورت قاضی دوم حکم را نقض می‌کند؛ چون وضعیت قاضی دوم در این شرایط مثل وضعیت قاضی اول است؛ اما اگر خطا به نحوی باشد که قاضی دوم با اقناع شخصی به آن پی برده باشد و معلوم نیست قاضی اول با اطلاع از آن قانع شود، حکم اول معتبر است و دلیلی بر نقض آن نیست و اعتبار امر قضاوت‌شده رعایت شده است و اشخاص هم به حقوق خود می‌رسند.

ب. خطا در کبرای قضیه: مثلاً به‌جای «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» تصور کند قاعده «البینه من انکر و الیمین علی المدعی» است و بر همین اساس حکم دهد. این حالت قطعاً از شرایط نقض و نفوذناشتن حکم قاضی است.

ج. اختلاف در اجتهاد: آن‌چنان است که یکی به صرف نکول منکر از قسم، حکم به نفع مدعی صادر کند؛ ولی دیگری لازم بدهد که قاضی قسم را به مدعی رد کند و پس از قسم حکم بدهد. در این وضعیت غالباً معتقدند که قاضی دوم حق نقض حکم اول را ندارد. آیت‌الله سیدکاظم حسینی حائری هم همین نظر را دارد و فقط قیدی اضافه می‌کند و می‌فرماید: مادامی که قاضی اول دارای شرایط منصب قضاست و اجتهادش اجتهاد معتبر، حکم او نافذ و مطابق با حقوق شهروندی افراد است و اعتبار امر قضاوت‌شده رعایت می‌شود. به نظر می‌رسد اختلاف نظر اجتهادی دلیل بر نقض حکمی نمی‌شود که قاضی اول طبق اصول و بر اساس اجتهاد خودش داده است.

#### ۴.۳.۴. فرض صلاحیت نداشتن قاضی حین صدور حکم

نظر فقها در این خصوص بی‌اعتباری حکم است. جای هیچ‌گونه ابهامی نیست که رأی قاضی همیشه با واقعیت تطبیق نمی‌کند؛ حتی اگر قاضی جامع‌الشرایط، به‌دور از بعضی ابتلائات و مسائل مادی، در شرایط مناسب روحی و روانی (بدون عصبانیت، ناراحتی، خستگی، مشغله‌های فکری دیگر و...) انشای رأی کند، چه‌بسا حکم او مغایر با واقع باشد و این ادعا نیازی به اثبات ندارد. بسیار شواهد تاریخی و علمی را در تأیید این مدعی می‌توان ذکر کرد؛ حتی حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «أما أفضی بینکم بالبینات والأیمان.» قاضی ملزم است با توجه به ظواهر حکم کند؛ اما این یک روی سکه است. بعد دیگر قضیه مطالبی است که اقتضا دارد حکم قاضی معتبر باشد و نتوان خلاف آن عمل کرد یا حکم معارض داد؛ منتها بعضی مصادیق آن را استثناء می‌کنند و معتبر نمی‌دانند. چه عاملی باعث شده است که حکم قاضی اصولاً دارای این ویژگی باشد؟ آیا باید همچون حقوقدان‌های غربی دنبال مبنایی واحد بود یا عوامل متعددی این ویژگی

را اقتضا می‌کنند؟

در این قسمت مبانی این اعتبار را تبیین می‌کنیم.

**الف.** یکی از اصلی‌ترین دلایل لزوم اعتبار حکم قاضی احادیثی است که در این باره وارد شده است. معتبرترین آن‌ها حدیث مقبوله عمرو بن حنظله است که پیش از این گفتیم یا حدیث دیگری که می‌فرماید: «انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و عرف احکامنا فاجعلوه قاضیاً فانّی قد جعلته قاضیاً فتحاکموا الیه.» این احادیث که عمده دلیل نزد فقها برای پذیرش اعتبار امر قضاوت شده است، دو دلیل را برای این اعتبار برمی‌شمارد: اول اینکه احترام‌نگذاشتن به حکم قاضی و رد آن خوارشمردن حکم خداست؛ بنابراین باید به حکم قاضی احترام گذاشت و آن را معتبر دانست؛ دوم اینکه حکم قاضی معتبر است؛ چون از طرف امام به این سمت گماشته شده است و مخالفت با حکم قاضی، مخالفت با امام است و مخالفت با امام، مخالفت با خداوند و در حدّ شرک به ذات خداوند است. احادیثی که بردن ترافع نزد حاکم جور را منع نموده‌اند، همین مبنا را تأیید می‌کنند. «من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما يأخذ سحتاً و ان کان حقّه ثابتاً، لآنه أخذ بحکم الطاغوت و قد امرالله أن یکفر بها.» چنانچه شخصی برای احقاق حقّی نزد حاکم جائز برود و او حکم به نفع این شخص بدهد، هرچند که حکم با واقعیت منطبق و شخص واقعاً محق باشد، چون به حکم حاکم جائز بوده است، اخذکردن این حق بر او حرام است؛ چراکه آن حاکم مشروعیت ندارد؛ پس اگر حاکمی را امام گماشته باشد، به لحاظ داشتن مشروعیت از امام، احکامش معتبر است؛ ولو اینکه مطابق واقع نباشد؛ ولی چنانچه حاکمی منصوب از طرف امام نباشد، احکامش بی‌اعتبار است و اخذ حق از این طریق حرام و گناه است؛ هر چند حکم او مطابق واقع بوده باشد (نجفی، ۱۳۸۸: ۴۵۵).

**ب.** لزوم حفظ حرمت مقام قضا: احترام به قاضی و توجه به حقوق افراد اقتضا می‌کند که از نقض احکام قاضی‌ها جلوگیری شود و آلا اگر قرار باشد هر حکمی که قاضی صادر می‌کند همیشه احتمال نقض داشته باشد، رأی قاضی لوّث و حقوق شهروندی طرفین کم‌رنگ می‌شود که به هیچ‌وجه عقل و شرع آن را نمی‌پذیرد؛ پس باید درباره احکام و احتمال نقض آن‌ها لااقل قائل به حدیثی شد که پس از آن دیگر احکام صادرشده معتبر باشد و خلاف آن اثبات‌پذیر نباشد؛ هرچند ممکن است آن حکم با واقع مطابق نباشد؛ اما مؤید این دلیل است که تمام احکام فقهی بر لزوم حفظ حرمت مقام قاضی و قضا و رعایت اعتبار امر قضاوت‌شده دلالت می‌کند.

**ج.** سقوط حق: چنان که می‌دانیم، یکی از نظریات درباره اعتبار امر قضاوت‌شده این بود که با اقامه دعوی، حق متنازع‌فیه ساقط و حق جدیدی پیدا می‌شود. شاید بتوان در تأیید این مبنا حدیثی را آورد



که می‌فرماید: «انَّ الیمین تذهب بحق المدعی» یعنی قسم منکر، در صورتی که شرایطش فراهم باشد، حق متنازع‌فیه را که مدعی برای احیای آن اقامه دعوی کرده است از بین می‌برد.

د. دلیل عقلایی و بنای عقلا: عقل از منابع اصلی فقهی است و چه بسا فقها به بنای عقلا که از طرف شارع رد نشده باشد، استناد نموده‌اند و شک نیست که عقلا متفق بر اعتبار و نفوذ حکم قاضی و تأمین حقوق شهروندی افراد هستند. آیت‌الله حسینی حائری این مطلب را این‌گونه بیان نموده است: «لا اشکال فی نفوذ حکم القاضی... و یکفی دلیلاً علی النفوذ، الارتکاز العقلائی و المتشرعی الحاکم بانّ القضا انما جعل لفصل الخصومه، و شرع لا جعل للتنفیذ، و لا تحمل مشروعیه القضاء من دون نفوذه» یعنی برای اثبات نفوذ و اعتبار حکم قاضی این دلیل عقلی کافی است که قضاوت برای فصل خصومت و اجرای حکم تأسیس شده و مشروعیت قضاوت بدون اعتبار حکم و رعایت امر قضاوت‌شده معنی ندارد.

۵. دیدگاه دکتربین حقوقی بر لزوم رعایت حقوق شهروندی در سایه اعتبار امر مختومه:

#### ۱.۵. ضرورت‌های اجتماعی (حفظ روابط حسنه افراد جامعه)

چه بسا طولانی شدن دعوایی باعث به‌هم‌خوردن روابط حسنه اشخاص یا حتی ازهم‌پاشیدن بنیان خانواده‌ای گردد؛ مثلاً در دعای ارث، اگر هرچه سریع‌تر به اختلافات خاتمه داده شود، افراد فامیل همچنان روابط خود را حفظ می‌کنند؛ اما اگر دادرسی به طول انجامد و هر بار پس از صدور حکم مجدداً اقامه دعوا نمایند، ضمن نقض حقوق شهروندی افراد، اختلافات تبدیل به کدورت‌ها می‌شود و امنیت اجتماعی و نظم عمومی به مخاطره می‌افتد.

#### ۲.۵. ضرورت ایجاد امنیت حقوقی در جامعه

حکومت موظف است تکلیف مردم را مشخص کند. مردم در معامله‌ها و احوال شخصی و تمام امور حقوقی خود نیازمند امنیت و اطمینان خاطرند. فرض کنید شخص به حکم دادگاه مالک مالی شناخته شده است. دیگری که می‌خواهد آن مال را از او بخرد چه وظیفه‌ای دارد؟ اگر احکام دادگاه معتبر باشد، بدون دغدغه و با خیال راحت معامله می‌کند؛ اما اگر احکام اعتبار کافی نداشته باشند، احتیاط اقتضا می‌کند که از معامله خودداری کند؛ چون احتمال دارد آن حکم نقض شود و مالکیت خریدار منتفی گردد. این ناامنی در احوال شخصی و حقوق شهروندی اشخاص، شدیدتر جلوه‌گر می‌شود. فرض کنید احکام دادگاه‌ها اعتبار لازم و کافی نداشته باشد. زنی از شوهرش شکایت به دادگاه می‌برد و حکم طلاق می‌گیرد. به استناد آن حکم، با مرد دیگری

ازدواج می‌کند و از او فرزندی به دنیا می‌آورد. اگر قرار باشد حکم اول نقض شود، باعث نقض حقوق شهروندی و نابسامانی در نظام حقوقی می‌شود. حکم طلاق باطل می‌شود و نتیجه قهری آن بطلان نکاح بعدی است. روابط زن با شوهر جدید چگونه است؟ بچه‌های ازدواج دوم چه وضعیتی دارند؟ گذشته از مشکلات حقوقی، وضعیت اجتماعی، روحی، روانی و عاطفی آن‌ها چه حالتی پیدا می‌کند؟ آیا هیچ قانونگذار عاقلی اجازه این همه بی‌نظمی در نظام حقوقی را به خود می‌دهد؟ واضح است که تنها راه، اعتباربخشیدن به آرای دادگاه‌هاست و اینجاست که تأثیر اعتبار امر مختومه بر رعایت حقوق شهروندی افراد اهمیت خود را نشان می‌دهد.

### ۳.۵. ضرورت احترام به حقوق دیگران

چنان که گفتیم، حاکمیت ملجأ و پناهگاه مردم جامعه در حل منازعات و اختلافات است و مردم حق دارند از دستگاه قضایی برای حل مشکلات حقوقی خود بهره‌مند شوند؛ از طرفی هم احقاق حق فقط از این طریق ممکن است و اشخاص نمی‌توانند شخصاً احقاق حق نمایند؛ پس رجوع به حاکمیت برای حل اختلافات حقوقی، هم وظیفه مردم و هم حق آن‌هاست. طبیعی است که اگر به اصحاب دعوا اجازه دهند دعوی مختومه خود را مجدد مطرح کنند، نتیجه قهری این اقدام، مشغول شدن به پرونده‌های قدیمی است که یک یا چند بار درباره آن‌ها حکم صادر کرده‌اند؛ در نتیجه، افراد دیگر جامعه که می‌خواهند به اختلاف آن‌ها رسیدگی شود باید مدت‌های طولانی به انتظار بنشینند و چه‌بسا ممکن است در این مدت، اصلاً موضوع حق و حقوق شهروندی منتفی شود؛ بنابراین می‌گوییم برای حفظ حقوق عامه مردم و احترام به حقوق شهروندی، منطقی و معقول است که از طرح دعوی مجدد جلوگیری کنند و به عبارت دیگر اعتبار امر مختومه لحاظ گردد (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۲).

### ۴.۵. لزوم اعتبار از دیدگاه عملی و اجرایی

از طرفی چنان که می‌دانیم، قاضی‌ای که از ابتدای پرونده در جریان امر بوده است، بهتر از دیگران می‌تواند درباره آن اظهار نظر کند. گرچه تمام مراحل دادرسی و اکثر اظهارات طرفین در پرونده منعکس است، واقعاً در عمل نمی‌توان به صرف مطالعه پرونده آن‌چنان که قاضی رسیدگی‌کننده مطلع است، بر مسئله وقوف یافت؛ از طرف دیگر، هرچه پرونده ضخیم‌تر و حجیم‌تر می‌شود، رسیدگی به آن سخت‌تر می‌شود. امکان اقامه مجدد دعوی پس از هر بار صدور حکم با این دو معضل مواجه می‌شود. به‌هرحال، حتی اگر این معضل‌ها را نپذیریم، نکات دیگری که به آن‌ها اشاره کردیم، همه با هم ایجاب می‌کنند که هر انسان عاقلی بپذیرد که برای

رسیدن به حقوق شهروندی بالاخره باید زمانی برسد که حکم قاضی اعتباری بیابد و نقض آن ممکن نباشد.

#### ۵.۵. لزوم تناسب هدف قضاوت با رعایت حقوق شهروندی

یکی از اهداف اصلی شرع، دستیابی به حقوق شهروندی با احقاق حق و امحای باطل است و برای رسیدن به این هدف، ابزارهایی مثل اخلاقیات و عبادات دارد. به جز این‌ها، شرع از ابزار قضا هم برای رسیدن به این هدف بهره می‌برد؛ به تعبیر دیگر، هدف قضا احقاق حق و امحای باطل است؛ هم در مقام ثبوت (پیشگیری از نزاع و اختلاف و مخصوصاً در امور کیفری، جلوگیری از وقوع جرم) و هم در مقام بقا (ختم منازعه). در جامعه دو حق متصور است: ۱. حق فرد؛ ۲. حق اجتماع. باید تا جایی که امکان دارد بین این دو حق جمع کرد.

بنابراین، حکم قاضی معتبر است و نمی‌توان آن را نقض کرد یا دست کم باید زمانی برسد که حکم قاضی این خصیصه را بیابد؛ هرچند حکم مخالف با واقعیت باشد. رسیدن به واقعیت گرچه هدف نهایی نیست، باید کوشید تدابیری بیندیشیم که حکم با واقعیت تطبیق یابد و از حقوق شهروندی افراد محافظت کنیم؛ بنابراین راه معقول این است که بگوییم اصل در احکام، اعتبار آن‌هاست؛ به شکلی که نقض آن‌ها، علی‌الاصول، جایز نیست؛ اما برای اجرای عدالت و احقاق حق افراد، لازم است امکاناتی محدود آن هم در دعاوی محدود برای اعتراض به احکام داده شود؛ یعنی در بعضی از انواع دعاوی، اصحاب دعوا بتوانند تا حدودی به حکم اعتراض کنند.

#### ۶. نتیجه‌گیری

حقوق شهروندی در تمام مباحث علوم انسانی و مخصوصاً حقوق، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مخصوصاً در عصر حاضر و با افزایش آگاهی عموم، به موضوع حقوق شهروندی بیشتر از قبل توجه می‌کنند. یکی از حقوق شهروندی احساس تکلیف و مسئولیت حاکمیت در تأمین حقوق مکتسبه افراد است. در همین زمینه بحث اعتبار امر مختومه که از موضوعات بدیهی است، به نوعی با حقوق شهروندی ارتباط تنگاتنگی دارد. به همین منظور و با استناد به کتب حقوقی و فقهی، چنانچه قاضی صالح حکمی را با جمیع شرایط صادر کند، هیچ مقامی نباید حکم او را نقض کند و قوای حاکم باید برای تأمین حقوق شهروندی افراد از این حق دفاع کند. امر مختومه باعث سقوط دعوی عمومی می‌شود و اگر درباره موضوعی آرای متعددی صادر کنند، رأی اول معتبر است. در مرحله‌ای که همه رسیدگی‌ها تمام شده است، اگر همان موضوع مختومه با وحدت سه‌گانه طرفین و موضوع و سبب، مجدداً با شکایت جدیدی در جریان تحقیق

و تعقیب قرار گرفت، برای حفظ حقوق شهروندی آن طرف پرونده که وفق مقررات حکم را به نفع وی صادر کرده‌اند، باید با اتکا به قاعده اعتبار امر مختومه رسیدگی را متوقف ساخت و سقوط دعوا را اعلام کرد.

تثبیت حق و اجرای عدالت که رابطه مؤثری با رعایت حقوق شهروندی افراد دارد، از نتایج قطعی قاعده اعتبار امر مختومه است و به همین خاطر حقوقدان‌ها حکم صادرشده از سوی قاضی را بااهمیت و تمکین به رأی صادرشده را احترام به حقوق شهروندی دانسته‌اند. فقها نیز اصولاً احکام صادرشده از سوی قاضی مأذون و جامع‌الشرايط را قاطع و معتبر تلقی می‌کنند و نه تنها مخالفت با آن‌ها را جایز نمی‌دانند، بلکه التزام به حکم را واجب می‌دانند. اگر قاضی جامع‌الشرايط باشد و طبق موازین قضا رأی بدهد، به دلیل ارتباط با حقوق شهروندی، حق ندارند دعوی را پیش قاضی دیگری ببرند. قاضی جدید هم حق رسیدگی ندارد و اگر اشکال به خاطر تفاوت نظرات اجتهادی باشد نیز حق نقض حکم قاضی اول را ندارد.

لزوم رعایت حقوق شهروندی در درجه‌ای از اهمیت است که علاوه بر منطق حکم، اسباب توجیهی آن نیز معتبر است. قاعده اعتبار امر مختومه نه تنها سبب می‌شود که منطق صریح حکم از این قاعده استفاده کند؛ بلکه اگر به حکم عقل ثابت شود که مقصود قاضی از بیان عباراتی که به کار برده فصل مسایل دیگری نیز بوده است، آن احکام ضمنی نیز معتبر است و باید قاعده اعتبار امر مختومه را بر احکام ضمنی نیز سرایت داد تا راه را برای نقض حقوق شهروندی افراد ببندیم؛ پس اگر به حکم عقل حقوقدان‌ها مدلولی برای حکم استنباط کنند، همانند معنای صریح و بی‌واسطه حکم معتبر است. امر مختومه باعث می‌شود تا حاکم شرع هر موضوعی را که به صورت قطعی به اثبات رسیده یا نفی شده است، لازم‌الاجرا اعلام کند.

پذیرش قاعده اعتبار امر مختومه، ارتباط مستقیمی با حفظ حرمت قضا و قضاوت و بالتبع حق شهروندی قاضی‌ها نیز دارد. فقها معتقدند چون قاضی را امام به این سمت گماشته است، مخالفت با حکم قاضی مخالفت با امام و مخالفت با امام مخالفت با خداوند است و این در حدّ شرک به ذات خداوند است؛ پس احترام‌نگذاشتن به حکم قاضی و ردّ آن خوارشمردن حکم خداست و برای رعایت حقوق شرعی و شهروندی باید به حکم قاضی احترام گذاشت و آن را معتبر دانست؛ لذا قاعده اعتبار امر مختومه به دلیل تسریع در حل و فصل دعاوی، اجرای قاطع احکام، جلوگیری از تجدید غیر لازم آن‌ها و ارتباط با نظم و آرامش جامعه در شمار ملزومات عایت حقوق شهروندی و انسجام زندگی اجتماعی است و برای حفظ حقوق شهروندی عامّه مردم با تاکید بر ایجاد نظم قضایی و وحدت رویه و جامعه عمل پوشاندن به سیاست‌های قضایی

کشور ضروری است که با اجرای قاعده اعتبار امر مختومه، در نهایت به حقوق شهروندی افراد تعرض نشود.

## ■ منابع

- آخوندی، محمود، ۱۳۶۹ش، *آیین دادرسی کیفری*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ج ۳، ش؛
- آشوری، محمد، ۱۳۸۶ ش، *آیین دادرسی کیفری*، تهران: سمت، چاپ هشتم، ج ۱؛
- احمدمنش، بهرام، ۱۳۹۳ ش، *اعتبار امر مختومه کیفری و مقایسه با امر مختومه حقوقی*، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم و تحقیقات یزد؛
- پرادل، ژان، کورستنز، گرت، ۱۳۸۶ش، *حقوق کیفری اروپا*، تهران: سمت، چاپ اول، جلد ۱، ترجمه دکتر محمد آشوری؛
- حسینی، محمدرضا، ۱۳۸۳ش، «اعتبار امر مختومه در امور مدنی»، *مجله قضاوت*، ش ۲۶؛
- خالقی، علی، ۱۳۸۷ش، *آیین دادرسی کیفری*، تهران: موسسه مطالعات پژوهش های حقوقی شهر دانش، چاپ اول؛
- خزانی، منوچهر، ۱۳۷۷ش، *فرایند کیفری*، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ اول؛
- ریاضی، علی اکبر، ۱۳۶۱ش، *امر مختومه جزایی در رسیدگی جزایی*، پایان نامه دوره دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛
- شمس، دکتر عبد الله، ۱۳۸۵ش، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: دراک، ج ۱؛
- علی آبادی، عبدالحسین، ۱۳۸۴ش، *موازین قضایی هیئت عمومی دیوان عالی کشور*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ج ۲؛
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۳ش، *اعتبار امر قضاوت شده*، تهران: میزان، ج ۱؛
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۴۴ش، *اعتبار قضیه محکوم بها در امور مدنی*، تهران: دانشگاه تهران، ش ۴؛
- لنگرودی، دکتر جعفر، ۱۳۵۲ش، *دانشنامه حقوقی*، تهران: ابن سینا، ج ۳، ش ۷۳؛
- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲ش، *دادرسی و دادستان و آیین رسیدگی*، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، چاپ اول؛
- نجفی، محمدحسن، ۱۳۸۸ش، *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ج ۴۱.